



○ فرهنگ عامیانه دماوند
○ مهدی علمداری
○ انتشارات فیض کاشانی

کتاب حاضر را می‌توان از معدود پژوهش‌ها و یا تنها مرجع و منبعی مکتوبی دانست که به آداب و رسوم، اشعار و ترانه‌ها، بازی‌ها، پندارهای عوام، افسانه‌ها و متل‌ها، باورها و پندارهای مردم و ضرب‌المثل‌های مردم دماوند پرداخته است. کتابی که حاصل تحقیق، اطلاعات شخصی و حضور نویسنده در میان مردم است و به لحاظ ارتباطی که به عنوان یک گویشور دماوندی با آنان داشته، کاری درخور را ارائه داده است.

مؤلف به حق نگران از میان رفتن عادت‌ها و سنت‌های گذشته این منطقه است و با اذعان بر اینکه بیشتر مطالب گردآوری شده در این اثر فراموش شده‌اند و اطلاعات نسل امروز نسبت به این آداب و رسوم بسیار اندک است، آن را عاملی دانسته برای تالیف این کتاب.

در این راستا ابتدا جدول الفبای آوانگاری بر مبنای ویژگی‌های آوایی و فونتیک زبان ارائه و در متن، همه کلمات دماوندی آوانویسی شده است. همچنین با ذکر خصوصیات و گویش شهر دماوند و سوابق تاریخی آن به اجمال، به این آداب و رسوم پرداخته است. در بخش مربوط به باورهای زمستان و پرواز دسته‌های غاز که کله غاز نامیده می‌شوند، به این باور عوام و ریشه آن پرداخته می‌شود که این مرغان در هنگام پاییز از شمال به طلب خرمای بغداد می‌روند اما موقعی به آنجا می‌رسند که خرما تمام شده است. در هنگام بهار نیز که به سمت مازندران برمی‌گردند تا از محصول برنج استفاده کنند، خبری از برداشت محصول برنج نیست. به باور عوام این مرغان نفرین شده و به اصطلاح می‌گویند: «از بنج مازرون و خرمای بغداد بر یمن» به معنای آنکه مرغان از برنج مازندران و خرمای بغداد محروم شده‌اند که این مثل در مورد انسان نیز زده می‌شود.

وی در بخش اشعار و ترانه‌ها به اشعار نرورزی و دسته‌های نرورزی خوان اشاره می‌کند، که به خانه‌های مردم سرزده و از جمله این اشعار را می‌خوانند:

سبصد سلام و سی علیک

ای صاب خُنه سلام علیک

ای صاب خُنه‌ی با ایمون

بلند قد و باریک میون

اما هستیم نرورز خون

نرورز و سلطان آمده

ای صاب خُنه باخدا

اشالله بوری کربلا

ریکا رها کنی دوما

دست شادی شمع و حنا

به به از این دولت‌سرا

دولت سرای پادشاه

یه خشت نقره، یه خشت طلا

توفیر نارن با قصر شاه

نرورز سلطان آمده

گل در گلستان آمده

ای صاحب خُنه برار من

قلیون چاق کن برای من

قلیون که غل غل می‌کنه

آبش بوی گل می‌کنه
تتباکویش برگ گل

آب نیش از سنبل
نرورز سلطان آمده

انقد بخونم غش کنی
بالا خُنه ر فرش کنی

سَمور برنج تَش کنی
توتک حلوار رج کنی

اما بیبیم مبارک با
نرورز و سلطان آمده

علی آن شاه اولیا
باشد تو را پشت و پنا

آقای ما مشکل گشا
نرورز و سلطان آمده

گل در گلستان آمده
بلبل به افغان آمده

علمداری با ذکر این اشعار، اشاره می‌کند به اشعار دیگری که در پی این اشعار آمده و نام دوازده امام را دربرمی‌گیرد. در خواندن ابیاتی که در آن نام امام می‌آید به تنهایی خوانده می‌شود و بندهای مشترک آن به صورت جمعی است. در شعر نمونه زیر که با آهنگ دیگری خوانده می‌شده و تمام ابیات آن نیز فارسی بوده است آمده است:

بخوانم من امام اولین را

شه کشور امیرالمومنین را
زبان بگشایم و گویم سخن را

امام دومین یعنی حسن را
ای محبان علی المرتضی

سال نو باد، مبارک بر شما
امام پنجمین خوانم ز باقر

به فریادم رسد در روز آخر
امام ششمین خوانم ز جعفر

به فریادم رسد در روز دیگر
ای محبان علی المرتضی

سال نو باد، مبارک بر شما
...

انگیزه اصلی مؤلف همان‌گونه که گفته شد بیم نابودی و از میان رفتن عادت‌ها و سنت‌های گذشتگان است. و حتی اغلب مطالب گردآوری شده در این اثر به فراموشی گراییده‌اند و اطلاعات نسل امروز تنها به اندکی از این فرهنگ محدود شده است. به خصوص با اشراف بر این نکته که آداب و رسوم همه شهرهای ایران دستخوش دگرگونی شده است در شهر دماوند و در همسایگی تهران این امر محسوس‌تر و خواه ناخواه فرهنگ گذشته را پشت سر خواهد گذاشت. در باب گویش متأسفانه این مسئله صادق است و شهری در مجاور تهران اگر به یکباره زبان محلی خود را از دست ندهد، دست‌کم بسیاری از واژه‌های قدیمی‌اش را به فراموشی خواهد سپرد. علمداری با ذکر این نکات سعی کرده است با پرداختن به موضوعاتی چون آشنایی با خصوصیات و گویش شهر دماوند، سوابق تاریخی، آداب و رسوم و فرهنگ مردم، شعرها و ترانه‌ها، بازی‌ها، پندارهای عوام، افسانه‌ها و متل‌ها و ... این فرهنگ را تا حد ممکن به دیگران بشناساند.